

## برهان معنابخشی ایده خدا به زندگی

مرتضی معظمی<sup>۱</sup>

### چکیده:

پرسش از معنای زندگی غالباً در پی احساس پوچی و بی‌معنایی پیش می‌آید. ویژگی بارز هر پرسش این است که امری خردزاد است؛ بدین معنا که پرسیدن تنها برای موجود خردمند رخ می‌دهد. پرسش از معنای زندگی نیز تنها برای موجودات دارای خرد امکان می‌یابد؛ بنابراین بهتر است که پاسخ این پرسش نیز از روی خرد باشد نه از روی اموری مانند احساسات و عواطف. افزون بر این، اهمیت زندگی و سؤال از معنای آن، موضوعی است که هر انسانی ممکن است با آن روبه‌رو شود؛ بنابراین پاسخ‌های داده‌شده به این پرسش، به‌علت گوناگونی سلايق و جهان‌بینی‌ها، مختلف خواهد شد؛ اما اگر رویکرد پاسخ به این پرسش رویکردی عقلانی باشد، مقوله معنابخشی به زندگی دچار نسبیت، و فردمحوری نخواهد شد. در این برهان، ایده خدا به عنوان شرط کافی معناداری و خردمندانگی زندگی، بر اساس عقلانیت ارزش‌دآوری میان نیک و بد اثبات می‌شود. در واقع مبنای این نوشته این است که مفهوم نیک و بد نزد انسان‌ها یکسان نیست؛ و انسان‌ها ارزش‌دآوری میان نیک و بد را خردمندانه و عادلانه می‌دانند؛ هرچند ممکن است در مصادیق نیک و بد اختلاف یا تعارض داشته باشند. بنابراین اگر ساحتی وجود داشته باشد که کاستی‌های عدالت بشری را برطرف کند، زندگی انسان‌ها را معنادارتر و خردمندانه‌تر خواهد ساخت. البته این برهان، تلاشی است نه برای اثبات «وجود» خدا، بلکه برای نشان دادن این امر که «تصور» وجود خدا زندگی انسان‌ها را معنادارتر می‌کند.

**واژه‌های کلیدی:** ایده خدا، زندگی، معناداری، معنابخشی، خردمندانگی، کمال مطلق، معنابخشی فرا طبیعی.

## مقدمه:

چنان که از عنوان مقاله بر می آید محور این پژوهش معنابخشی ایده<sup>۱</sup> خدا و خداباوری است، نه خود خدا؛ بدین معنا که بحث بر سر مقایسه خردمندانی خداباوری و خدااناوری در زندگی انسان هاست. مقصود از اصطلاح «ایده خدا»<sup>۱</sup> همان صورت معقول یا تصویری است که دین از خدا در ذهن ترسیم کرده است؛ همان موجودی که دین آن را کمال مطلق می خواند. دلیل بحث از ایده خدا به جای بحث از حقیقت و ذات خدا، عدم دسترسی فهم انسان به ذات خداست.

روش مقاله نیز ابتدای بحث بر مقبولات معقول انسان هاست؛ چراکه اولاً خاستگاه هر شک و پرسشی عقل است، بنابراین بهترین پاسخ به پرسش های عقل، پاسخی عقلانی است؛ ثانیاً با اتخاذ این شیوه، پاسخ ها و نیز روشی که عقل برای پاسخ دادن برمی گزیند، امری منطقی، کلی و خردپسند خواهد بود. بنابراین هدف نگارنده این است که با سنجش باورها، رفتارها، هنجارها، و ارزش های انسانی، به عقلانیت<sup>۱</sup> و تناسب مندرج در آن ها دست یابد. این عقلانیت و تناسب به عنوان پای گاه و معیاری برای بررسی و سنجش عقلانیت ایده خدا و جهان آخرت به کار می رود؛ چراکه به تعبیری، یکی از کارکردهای مهم فلسفه این است که در پی عقلانیت موجود و مندرج در رفتار، اندیشه ها، و اعتقادات بشر باشد.<sup>۱</sup>

این پژوهش از دریچه معنابخشی باور خدا و دین به زندگی انسان، به مسئله عقلانیت باور به خدا می پردازد. در واقع هدف این مقاله این است که روشن سازد آیا باور به خدا و ملزومات آن، نزد انسان ها امری خردمندانه است یا نیست؛ تا در صورت خردمندانه بودن، معنابخشی آن نیز اثبات گردد. معیار این معنابخشی نیز معنابخشی عقلانیت مندرج در ارزش داوریهها و احکام انسانی است. بنابراین آنچه انسان ها، از جمله منکران خدا، معقول و معنادار می دانند، دست آویزی خواهد بود تا عقلانیت و معنابخشی باور به خدا نیز اثبات شود.

معنای زندگی<sup>۱</sup>

## مسئله دشوار معنای زندگی

ذهن انسان چنان است که همواره با انبوهی از پرسش ها روبه روست. یکی از مهم ترین پرسش های پیش روی انسان ها، و شاید مهم ترین آن ها، سؤال از معنای زندگی<sup>۱</sup> است؛ اما پاسخ دادن به این پرسش کاری بس دشوار است.

یکی از مهم ترین دشواری های بحث معنای زندگی که از سوی تدئوس متر<sup>۱</sup> و ریچارد تیلر<sup>۱</sup> مطرح شده است، این است که میان این نظریه ها تعریف مشترکی وجود ندارد؛ مثلاً هورکا زندگی معنادار را پرورش دادن کمال و فضیلت در سرشت فرد می داند؛ و نوزیک آن را داشتن تأثیر مشخص بر گستره فراوانی از افراد در زمان و مکان می انگارد. (متر، جوادی، ص ۲۹)

این دشواری از اختیار، آگاهی و انگیزه انسان و تفاوت جهان پیرامون او سرچشمه می گیرد؛ چراکه مختار بودن و گوناگونی آفاقی - انفسی انسان ها، روش ها و روی کردهای گوناگونی را برای معنابخشی به زندگی پدید می آورد؛ درحالی که با فلسفیدن و تفکر نمی توان به تمام امکان ها و روش های معنابخش زندگی تمام انسان ها دست یافت.

عامل دیگر در پیدایش این دشواری این است که زندگی فی نفسه معنایی عینی ندارد؛ بلکه آنچه ما معنای زندگی می خوانیم، چیزی است که دیگر امور، از جمله اشیاء، افراد، ذهن، و خدا به زندگی انسان می بخشند. چنان که گروهی از انسان ها و متفکران خدا را معنابخش و هدف گذار زندگی می دانند؛ گروهی نیز اخلاق و بحث از هدف و ارزش زیستن را پیش می کشند. داستایفسکی از متفکرانی است که اخلاق و ایمان، هردو را معنابخش زندگی انسان می داند. «فرا تر رفتن از اخلاق، مساوی است با فرا تر رفتن از انسان، و فرا تر رفتن از انسانیت، به معنای خدا شدن است. اما و هزار اما ... انسان تاب و تحمل خدا شدن را ندارد؛ زیرا فرا انسان شدن به معنای انکار خداست و انکار خدا به معنای انکار انسان بودن خویش است». (رستگاری،

ص ۸۰)

برخی، از جمله ژان پل سارتر و هایدگر خود انسان را مسئول این مهم می‌پندارند. به عقیده سارتر انسان چیزی نیست جز همان که از خویش ساخته است و این نخستین اصل اصالت وجود است.» (موریس کرنستن، ۷۵) از نظر هایدگر نیز دازاین وجود پرتاب‌شده‌ای است که هستی‌اش معنادار نیست و خود باید به وجود و زندگی‌اش معنا بخشد. (مگی، ص ۱۲۹)

در این راستا متر به نقل از کاتینگهام آورده است که وقتی درباره معناداری<sup>۱</sup> زندگی سخن می‌گوییم، مقصود محتوای یک امر نیست؛ بلکه دانستن زمینه‌ای است که آن امر را معنادار می‌کند. در سؤال از اینکه آیا زندگی یک انسان فداکار معنادار است یا نه؛ روشن است که مهم‌ترین جنبه پرسش این است که چه چیزی زندگی او را معنادار، بی‌معنا یا ضدمعنا می‌کند. از نظر وی نزد کسی که به اخلاق، حق، آخرت، نیکی و بدی اعتقادی نداشته باشد؛ چنین کاری (فداکاری) معنا نخواهد بخشید. (متر، موسوی اعظم، ص ۹۷)

مشکل دیگر، نگاه سوژکتیو محض یا ابژکتیو محض در معنابخشی به زندگی می‌باشد. روشن است که زندگی انسان از هستی پیرامونش معنا می‌یابد؛ نه اینکه خود فی نفسه معنایی داشته باشد؛ چراکه بدون این امور، زندگی اصلاً وجود نخواهد داشت؛ تا معنا داشته باشد. اما باید در نظر داشت که موضوع بحث، زندگی انسان است و در مسئله معنابخشی به زندگی نباید جایگاه انسان را از قلم انداخت. انسان موجودی دارای اختیار، اراده، و آگاهی است؛ و می‌تواند در معنابخشیدن به حیات خود نقشی محوری و مهم داشته باشد. نقش انسان و امور غیر از او در معنابخشیدن به زندگی، سنتز پیچیده‌ای است که در معنابخشی مشارکت دارند.

### چشم‌انداز در معنابخشی به زندگی:

پرسش از اینکه امری [در این‌جا زندگی] معنادار است یا نه، پرسش از چشم‌انداز را پیش می‌کشد. سؤال این است که زندگی از چشم‌انداز چه کسی، و با کدام روی‌کرد [مثلاً دینی یا بی‌دینی] معنادار است؟ آیا معنا از دیدگاه خود شخص پرسیده شده است؛ یا دیگری؟ آیا کسی جز خود شخص می‌تواند معنابخش زندگی وی باشد؟ آیا خدا یا جامعه یا اشیای هستی می‌توانند معنابخش زندگی انسان باشند؟ آیا نگرش ما به معنای زندگی باید زیبایی‌شناختی باشد یا ارزش‌شناختی؟ آیا عقل و وجدان، کانون معناداری زندگی هستند یا غرایز و انگیزه‌های طبیعی؟

روشن است که چگونه نگرستن هر انسان به زندگی، در چگونه اندیشیدن او درباره زندگی تأثیر دارد. همچنین تعریف هر فرد از انسان، زندگی، و معنا، نیز در چشم‌انداز وی به معنای زندگی انسان، تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین در فهم معنای زندگی، نزد کسانی که انسان را حیوان هوشمند می‌دانند، با کسانی که آن را جای‌نشین خدا در زمین و اشرف مخلوقات می‌دانند؛ تفاوت خواهد بود. همچنین برای کسانی که جزء عقلانی و روحانی انسان را گوهر وجود او می‌دانند، با کسانی که انسان را جز فرآورده تکامل ژن‌ها نمی‌دانند نیز اختلاف وجود خواهد داشت. برای گروه نخست زندگی انسان زمانی معنادارتر است که در راه پرورش و پیش‌رفت بخش روحانی-عقلانی به کار گرفته شود؛ حتی اگر به بهای از دست دادن بخش جسمانی او باشد؛ درحالی‌که ممکن است گروه دوم باوری متعارض با این باور داشته باشند.

در این پژوهش به مفهوم معنا از دریچه خرد انسان و خردمندانگی ارزش‌دآوری‌های او نگریسته می‌شود. دلیل این امر نیز این است که خاستگاه و سرچشمه هر پرسشی، از جمله پرسش از معنای زندگی، عقل است؛ بدین معنا که پرسیدن، از جمله پرسش از معنای زندگی، تنها برای موجودات دارای عقل رخ می‌دهد؛ بنابراین بهترین پاسخ برای چنین پرسشی، پاسخ عقلانی خواهد بود. دلیل دیگر تقدم عقل بر سایر قوا این است که احکام و پاسخ‌های عقل کلی و منطقی هستند و کمتر از گوناگونی محیط، سلاقی و روحیات انسان‌ها تأثیر می‌پذیرد.

از این روی تکیه‌گاه نگارنده، تمایز خردمندانگی است که انسان‌ها در طول تاریخ خویش میان نیک و بد قابل شده‌اند و بر آن پای می‌فشارند. به نظر می‌رسد که منشاء نیک و بد دانستن امور، بنیان‌های ارزش‌شناختی انسان‌ها و تفکیک ارزش‌بنیاد امور به نیک و بد، می‌باشد که در نگرستن و کاوش معنای زندگی نیز راهنمای انسان‌هاست. نیکی یا بدی مفاهیمی کلی

هستند که نزد اکثر مردم معیار سنجش و ارزش‌دآوری هستند. البته ممکن است افراد در مصداق نیکی و بدی تفاهم نداشته باشند؛ اما در اینکه این دو متفاوت‌اند، بدین معنا که امر نیک ستودنی است و امر بد نکوهیدنی، تفاهم دارند.

### نقش عقل و اختیار در معنابخشی به زندگی:

انسان موجودی مختار است و اصل بر این است که می‌تواند زندگی خود را به هر شیوه که می‌پسندد، معنا کند؛ چنان که هر فرد مختار، می‌تواند نیک و بد را هرگونه که خود می‌خواهد معنا کند؛ اما این امر صرفاً در عالم ذهن می‌تواند مطلق باشد؛ و در طبیعت زیستن و در اجتماع بودن انسان، این خواست مطلق را با محدودیت روبه‌رو می‌کند. افزون بر این انسان برای زندگی بهتر، آگاهانه و با اختیار از بخشی از آزادی‌های خود، در ازای زیستن در کنار دیگران، چشم می‌پوشد. البته انسان نیز مانند بسیاری از موجودات دیگر طبیعتاً به هم‌نوع خود گرایش دارد، اما نمی‌توان اجتماعی زیستن انسان را صرفاً به غریز و طبیعت نسبت داد؛ بلکه انسان با سنجش میان زندگی فردی و اجتماعی تمام انسان‌ها، اجتماعی زیستن را خردمندانه‌تر می‌داند. یکی از مهم‌ترین راه‌آوردهای زندگی در کنار دیگران، پدید آمدن اخلاق است.

انسان‌ها دارای عقل و اختیار هستند؛ و عقلانیت انسان‌ها در اثر پیشرفت معرفت و گسترش آگاهی انسان از حق و آزادی خویش، بر این تعلق گرفته است که به حق و آزادی دیگر انسان‌ها نیز قایل باشند؛ و برای بهبود فرایند زندگی طبیعی‌شان، قواعد و قوانینی را طرح کرده‌اند تا از هرج‌ومرج محتمل ناشی از مختار بودن انسان‌ها پیش‌گیری کنند. حق و آزادی، اصول موضوعه<sup>۱</sup> اخلاق هستند؛ و هر که این اصول را نقض کند، جامعه انسانی با او برخورد خواهد کرد. مهم‌ترین ویژگی قواعد و قوانین بشری این است که علاوه بر آزادانه بودن، دارای عقلانیت و تناسب هستند. یکی از نمونه‌های محوریت عقل در ارزش‌دآوری‌های بشری بحث «حق شناخت»<sup>۱</sup> است. از این نظر، افراد علی‌رغم مختار بودن و اراده داشتن، زمانی مسئول افعال خود هستند که از پیامدهای محتمل عمل خودآگاه باشند.

در این راستا هگل در عناصر «فلسفه حق» اهمیت و ضرورت آزاد بودن و خردمحور بودن یا دست کم خردپسند بودن قواعد و قوانین بشری را در بخش قصد و مسئولیت، به‌عنوان «حق شناخت» به خوبی تبیین می‌کند. وی مدعی است افزون بر این که ما در برابر اراده‌کردن‌هایمان مسئول هستیم؛ در برابر آنچه تشخیص می‌دهیم و می‌شناسیم نیز، مسئولیم. وی این شناخت‌داشتن از تمام جوانب و سرانجام کارها را از ویژگی‌های فاعل مختار و عاقل می‌داند و آن را حق شناخت می‌نامد. به نظر وی از این روست که از مجانبین و کودکان چنین انتظاری نمی‌رود. برای نمونه ممکن است کسی بخواهد خانه خود را آتش بزند؛ و روشن است که در این کار مختار خواهد بود؛ اما اگر با این کار آسیبی به خانه‌های هم‌جوار برساند، باید پاسخگوی آسیب دیدن آن خانه‌ها نیز باشد؛ زیرا انتظار می‌رود که انسان دارای خرد، پی‌آمد محتمل کاری‌های خود را بداند.

(hegel, 1967, pp 117-119)

### اخلاق و معنابخشی:

یکی از مهم‌ترین موارد از امور معنابخش به زندگی، اخلاق است. اخلاق و ارزش‌دآوری برای انسان بدون انسان‌های دیگر، هیچ معنایی ندارد. بنابراین سوژه‌ها و ابژه‌های دیگر، به اخلاقی بودن یا نبودن انسان معنا می‌بخشند. از دلایل اهمیت اخلاق در زندگی انسان، نخست این است که اخلاق هم نزد خدایان و هم نزد خدایان‌باوران امری پذیرفتنی است. دلیل دوم اینکه موضوع اخلاق درباره چگونگی ارتباط میان انسان با انسان‌های دیگر است؛ چیزی که حتی در پیدایش و بقای انسان نیز موثر است. دلیل سوم اینکه نزد همه انسان‌ها دو مورد از پرسش‌های معنابخشی به زندگی، سؤال از «چیستی ارزش زیستن» و «چگونه ارزشمند زیستن»<sup>۱</sup> است؛ که می‌توان پاسخ آن را در درون مباحث اخلاق پی‌گیری کرد؛ چراکه پرسش از ارزشمند بودن یا نبودن چیزی، پرسش از خوب بودن یا نبودن آن چیز است؛ که پرسشی اخلاقی است. دلیل چهارم اهمیت اخلاق در معنابخشی این است که دو مورد از مهم‌ترین موارد انکار معنای زندگی، انکار «ارزشمندی» و «هدف‌داری» زندگی است. مسئله هدف و ارزش، غالباً زیرمجموعه فلسفه اخلاق بحث و بررسی می‌شوند.

دلیل پنجم این است که اخلاق نهادی است که بر «آزادی» و «خردمندی» فرد و نیز بر رابطه با دیگری استوار است. با سنجش ارزش‌های اخلاقی متوجه خردمندانگی و هم‌آهنگی ویژه‌ای میان کنش‌های اخلاقی و ارزش‌دواری‌های انسان‌ها از این کنش‌ها می‌شویم. به دیگر سخن انسان‌ها کنش‌ها را به بد و خوب تقسیم می‌کنند و یکی را شایسته پاداش و دیگری را سزاوار مجازات می‌دانند؛ فارغ از اینکه منشاء نیک و بد در ذهن انسان‌ها چیست. در واقع مسئله مهم این است که تمام مردم به تفاوت نیک و بد قایل‌اند؛ و این دو را یکسان نمی‌انگارند. یا دست کم یک چیز را مطلوب‌تر از چیز دیگر می‌دانند؛ و اگر رویه پاداش و عقاب به کارهای نیک و بد، واژگون گردد، از نظر ایشان خردمندانه نخواهد بود. این تفکیک و ارزش‌دواری میان کنش نیک و بد، از ادراک، خردمندی و اختیار انسان ناشی می‌شود.

افزون بر این انسان‌ها برای تضمین آزادی و اخلاق، بخشی از اخلاق را در قوانین حقوقی نهادینه می‌کنند؛ بدین معنا که برای برپایی اخلاق، به وضع قوانین و تأسیس نهادهای اجتماعی می‌پردازند؛ تا اجرای ارزش‌های اخلاقی و حقوقی را تضمین کنند. هر یک از این احکام و نهادها، برای زندگی انسان‌ها معنا بخشند و آن را از پوچی خارج می‌کنند.

### حل مشکل تشمت و نسبیت:

چنان‌که پیش از این اشاره شد، بحث از معناداری و معنا بخشی به زندگی و پاسخ دادن به مسایل مربوط به آن، برای انسان دشواری‌هایی در پی دارد. یکی از مهم‌ترین دشواری‌ها نداشتن فهم و تعریف مشترک از معنای زندگی می‌باشد. این مشکل عمدتاً از مختار بودن، آگاهی داشتن؛ و گوناگونی آفاقی-انفسی انسان سرچشمه می‌گیرد و باعث ایجاد تشمت آراء و اندیشه‌ها می‌گردد.

در این پژوهش اخلاق به عنوان یکی از مهم‌ترین امور معنا بخش زندگی مطرح شده است؛ اما بجز اخلاق، انگیزش‌ها، علاقه‌ها، و توانایی‌های هر انسان و... حتی کارهای غیر اخلاقی و ضد ارزشی یک فرد نیز می‌تواند برایش معنادار باشد؛ برای نمونه اگر کارهای هیئت‌لر برایش معنادار نبود، آن‌چنان در کارش استواری نشان نمی‌داد. افزون بر این جنایات هیئت‌لر برای جامعه انسان‌ها نیز معنادار، و حتی از نظر برخی ارزشمند نیز بوده است. بنابراین تنها الگوی معنادار بودن، اخلاقی بودن یا خدا باوری نیست.<sup>۱</sup> با توجه به نمونه‌های مذکور، نبودن تعریف مشترک، و باعث پدید آمدن فردمحوری، خودمحوری و بی‌اعتنایی یا کم‌توجهی افراد به امور عینی پیرامونی می‌شود؛ که در صورت شدت یافتن، ممکن است به هرج و مرج نیز بیانجامد.

رویکرد برخی از متفکران این است که برای دچار نشدن به فردمحوری، تشمت و نسبیت در معنا کردن زندگی، مهم‌ترین امور معنا بخش به زندگی را نزد اکثر مردم بررسی می‌کنیم تا قواعد کلی و عقلی نهادینه شده در درون آن‌ها را بیابیم. شاید این سخن، خوانشی عقل‌گرایانه از نگرش «کشف معنا» باشد. داستایفسکی، به عنوان یکی از مهم‌ترین معتقدان به امکان کشف معنا، قایل به معنای عینی زندگی است. وی بر این باور است که «مهم، تلاش برای «کشف» معنای زندگی است و نه «جعل» آن». (داستایفسکی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۳۲)

اعتقاد سودگرایان، از جمله جرمی بنتام این است که آنچه زندگی را معنادار می‌کند خشنود زیستن و سعادت‌مندی در این دنیاست؛ بنابراین از نظر ایشان چیزی معنادار است که ارزشمند باشد؛ و چیزی ارزشمند است که زیان کمتری به انسان‌ها برساند. (Bentham, ch 1, sect 1)

هر یک از این روی‌کردها برای معنا بخشیدن و سنجیدن معناداری زندگی مفید است؛ اما هیچ‌یک مشکل تشمت و نسبیت را برطرف نمی‌کند.

هدف این پژوهش این است که در تحلیل و تبیین امور معنا بخش به زندگی، چشم‌اندازی خردپسند ارایه دهد تا هم مانع شخصی بودن و سلیقه‌محوری در امر معنا بخشی شود؛ هم در صورت درست بودن، معیار و قاعده‌ای عقلی و ضروری برای دیگران باشد.

## معنابخشی:

### معنابخشی طبیعی<sup>۱</sup>:

غالباً معنابخشی به زندگی از دو جنبه در نظر گرفته می‌شود؛ عینی<sup>۱</sup> و ذهنی<sup>۱</sup>؛ که در این پژوهش این دو رویکرد معنابخشی، ذیل عنوان معنابخشی طبیعی بحث می‌شود. اما از نظر کسانی که باورهای دینی دارند، ساحت دیگری به نام ساحت ماورای طبیعی نیز در معنابخشی به زندگی نقش‌آفرینی می‌کند. البته دین به عنوان امکانی ماورایی برای معنابخشی، منکر امکان ذهنی و عینی انسان‌ها برای معنابخشی نیست؛ بلکه آن‌ها را به تنهایی کافی و کارآمد نمی‌داند. در واقع هدف از این پژوهش این است که از چشم‌انداز عقلانیت، روشن سازد آیا خدا از جایگاهی فراطبیعی می‌تواند به زندگی انسان معنا بخشد. البته این سخن بدین معنا نیست که زندگی انسان بدون ایده خدا معنادار نیست؛ بلکه بدین معناست که زندگی با ورود ایده خدا، خردمندانه‌تر، و در نتیجه معنادارتر می‌شود.<sup>۱</sup>

### معنابخشی ذهنی<sup>۱</sup>

یکی از روش‌های معنابخشی، معنابخشی ذهنی است؛ بدین معنا که انسان به تنهایی می‌تواند به زندگی و رفتار خویش معنا ببخشد؛ هرچند از چشم‌انداز دیگران زندگی وی بیهوده و بی‌معنا باشد. البته نحوه نگرش انسان به معنا، ارزش و هدف، در یک فرایند پیچیده و متقابل، متأثر از عالم بیرون و تأثیرگذار بر آن است. انسان در درون عالم افتاده است و زندگی وی در رویارویی با عالم، اعم از انسان و غیر انسان، شکل می‌گیرد.

نکته دیگر این است که مسئله معناداری زندگی، از آگاهی، خودآگاهی، عقل و اختیار انسان سرچشمه می‌گیرد. برای حیوان خوردن و خورده شدن در طبیعت امری ناگزیر است؛ اما زندگی انسان‌ها تابع خردمندی، آزادی و پابندی به اصول ارزشی هستند. انسان می‌تواند از قانون طبیعت فراتر رود و خود تعیین‌بخش و قانون‌گذار حیات خویش باشد؛ هرچند قوانین طبیعت و فراطبیعت نیز در او تأثیر دارند؛ اما این تمام حقیقت نیست.

برای نمونه سیزیفوس فردی است که از سوی خدایان به سختی مجازات شده است؛ وی جاودانه محکوم به انجام دادن کاری دشوار و بیهوده شده است. (همیلتون، ۴۱۰) جنبه نخست این ماجرا این است که وی مجبور است و جنبه دیگر اینکه تا ابد محکوم به انجام کاری بیهوده است. اما آیا از منظر سوژکتیو نیز زندگی او دچار این بی‌معنایی و پوچی خواهد بود؟ آیا اگر تأثیر تمام ایژه‌های طبیعی و غیرطبیعی بر زندگی را انکار کنیم، انسان به تنهایی نمی‌تواند به زندگی خویش معنا بخشد؟ روشن است که اختیار انسان و عقل او برای معنا بخشیدن به زندگی راه‌گشاست؛ اما این تمام مسئله نیست. زندگی انسان امری یکسره ذهنی نیست؛ بلکه انسان با دیگری زندگی می‌کند و بخش زیادی از ارزش و معنا را در کنار دیگری فرا می‌گیرد و رقم می‌زند.

### معنابخشی عینی<sup>۱</sup>:

چشم‌انداز دوم به معنابخشی، عینی است. مبنای این دیدگاه این است که زندگی صرفاً امری ذهنی یا فردی نیست؛ بلکه من و دیگری همواره در آن به صورت متقابل، ایفای نقش می‌کنیم. غرایز، دارایی‌ها، نیازها، تربیت، فرهنگ، طبیعت خود ما و طبیعت بیرون از ما، حتی کائنات و... معنابخش زندگی ما هستند.

از این منظر، کندوکاو درباره معنای زندگی، پرسش از معناداشتن یا نداشتن عینی<sup>۱</sup> زندگی است؛ بدین معنا که آیا زندگی، فی‌نفسه و در معنای کلی، امری معنادار است یا نه؟ در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که زندگی انسان در حالت کلی چیزی جز زیستن انسان نیست؛ بنابراین فی‌نفسه معنایی جز زنده بودن ندارد. زندگی چیزی نیست که ما کل آن را تجربه کنیم و درباره‌اش نظر دهیم؛ بلکه ما نهایتاً زیستن را تجربه می‌کنیم. و این تجربه برای هرکس به نحوی معنادار است؛ یا می‌شود. اما زیستن انسان، در خلاء یا ذهن نیست؛ بلکه در درون عالم، و در میان دیگر موجودات است. بودن، برای انسان بدون

ویژگی‌ها و نیازهای تن، عواطف و احساسات، ماده، نیازها و پاسخ‌ها، درد و لذت، فهم زیبایی، اخلاق، تفکر، چه معنایی خواهد داشت و چگونه ممکن خواهد بود؟

انسان خود نمی‌تواند به زندگی خود معنای عینی ببخشد. همچنین نمی‌تواند توقع داشته باشد زندگی‌اش از جانب دیگران معنادار انگاشته شود؛ مگر در چند حالت: یکی در پهنه اخلاق یا درون قراردادی دوسویه؛ دوم در بودن نوعی از همدلی و احساس میان او و دیگری؛ که البته ممکن است رابطه‌شان احساسی یک جانبه باشد؛ سوم در کنش و عینیت دادن به ذهنیت خویش؛ بدین معنا که انسان در گزینش‌های اخلاقی و غیراخلاقی خود؛ ذهنیت خود را عینیت می‌بخشد و در معرض سنجش و داوری دیگران قرار می‌دهد؛ و چهارم با تصور موجودی متعالی که در مقام آفرینش، هدف‌گذاری، داوری، پاداش و عقاب و ... برای زندگی او معنا بخش خواهد بود.

توجه به ارزش‌ها و اخلاق، در ارتباط میان من و دیگری معنا می‌یابد. اعمال انسان در خلاء صورت نمی‌گیرد. انسان نه تنها در اراده و عمل خویش بخشی از سرنوشت خود را رقم می‌زند، بلکه بر سرانجام دیگران نیز اثر می‌گذارد. بنابراین گذر از ساحت اراده و نیت به ساحت عمل، ناگزیر عینی شدن معنابخشی را در پی خواهد داشت؛ زیرا به محض عمل، بینهایت رخداد محتمل پیش روی ما خواهد بود؛ که البته تمام آن‌ها نیز مورد نظر ما نیستند.

برای روشن شدن این مسئله داستان تراژیک ادیپ را بررسی می‌کنیم. وی نیز مانند سیزیفوس دچار سرنوشتی شوم می‌شود؛ با این تفاوت که وی در رخ دادن آن هیچ نقشی ندارد؛ حتی برای رخ ندادنش، رنج بسیاری به جان می‌خورد؛ اما علی‌رغم تلاش فراوان، سرنوشت، او را به سوی سرانجامی ناخواسته، از پیش تعیین شده و شوم می‌کشاند. (همیلتون، ۳۵۰)

در این داستان تمام آنچه رخ می‌دهد، و نیز ارزش‌داوری درباره آن، در دست ادیپ نیست؛ زیرا اولاً ادیپ توانی برای مقابله و اعتراض باخدایان و سرنوشت ندارد؛ ثانیاً سرنوشت ادیپ چیزی نیست که تنها از نگاه خودش بد باشد؛ بلکه همگان آن را رخدادی شوم می‌دانند. بنابراین انسان به تنهایی معنابخش زندگی خویش نیست؛ بلکه حضور دیگران نیز در معناداری زندگی فرد موثر است. در بسیاری از رخدادهای تراژیک، قهرمان تمام‌قامت حضور ندارد؛ و سوژه‌های دیگر نیز در معنابخشیدن به زندگی و سرنوشت او نقش‌آفرینی می‌کنند؛ و به سرانجام وی سمت و سو می‌دهند. به دیگر سخن انسان در طبیعت و در جامعه زندگی می‌کند و با آن‌ها کنش و واکنش دارد. البته این کنش و واکنش‌ها یکسان نیستند؛ بلکه برخی از آن‌ها نیک و برخی بد هستند؛ و به علت امکان تاثیرهای خوب و بد انسان‌ها بر هم‌دیگر، نهادهایی برای داوری و بهبود زندگی میان ایشان تأسیس شده است.

### عقلانیت ۱:

خردمندانگی یا عقلانیت از آن دسته مفاهیمی است که در تعریفش اجماع وجود ندارد؛ و ممکن است هر اندیشمندی از نگر خود و با روی‌کردی ویژه به آن بپردازد. در چنین وضعیتی یکی از راه‌های حل چنین مشکلی این است که هر پژوهش‌گر و نویسنده‌ای مقصود خود را از واژه‌ای که مبنا قرار داده یا تعریف کرده است، بیان کند تا نوشته‌اش انسجام و روشنی داشته باشد و خواننده نیز دچار سردرگمی نشود. در این پژوهش مقصود نگارنده از عقلانیت، پسندیدگی عام مندرج در دادگری است؛ بدین معنا که در دادگری انسان‌ها، هرگز جای نیک و بد عوض نمی‌شود؛ یعنی عقل بشر هرگز حکم نمی‌کند که انسان بد یا گناهکار را فروگذارند و انسان نیک یا بی‌گناه را مجازات کنند. با توجه به این اگر در ارزش‌داوریهای انسانی چیزی خلاف این رخ دهد، غالباً از آن روست که افراد در مصداق نیک و بد اختلاف دارند؛ و گرنه همه انسان‌ها نیک مورد نظر خود را بر آنچه بد می‌انگارند، ترجیح می‌دهند.

## تناسب<sup>۱</sup>:

منظور از تناسب نیز این است که میان کنش و واکنش همپایگی وجود داشته باشد. با سنجش و کاویدن داوری انسان‌ها درباره کنش افراد، مشاهده می‌شود که در نهاد واکنش‌های نوع انسان‌ها افزون بر عقلانیت، هم‌پایگی نیز وجود دارد؛ بدین معنا که انسان‌ها متناسب با اهمیت و ارزش کنش‌های نیک، و ناهنجاری و آسیبی که کنش‌های بد ایجاد می‌کنند، واکنش نشان می‌دهند. از این روی برای جرایم کوچک، مجازات کوچک، و برای جرایم بزرگ مجازاتی بزرگ در نظر گرفته می‌شود؛ اما مشکل این است که انسان‌ها علی‌رغم داشتن این چشم‌اندازها (عقلانیت و تناسب) به دلیل موانع مختلف، از جمله محدودیت عالم ماده، قادر به برپاداشتن این عقلانیت نیستند.

عقلانیت و تناسب موجود در اصول و ارزش‌دوری‌های انسان‌ها، برای‌شان معنادار است؛ و اگر این خردمندانی در احکام انسانی نباشد، انسان بخشی مهم از معنای زندگی را از دست خواهد داد. مقصود از معناداری همان خردپسندی و تناسبی است که انسان‌ها از داوری‌های دنیوی انتظار دارند؛ و اگر حکمی خلاف آن باشد، آگاهی و وجدان بشریت، آن را برنمی‌تابد.

### معنابخشی فراطبیعی:<sup>۱</sup>

مقصود از معنابخشی فراطبیعی این است که قوانین و ارزش‌دوری‌های انسانی هرچند لازم و مفیدند، اما کافی نیستند. انسان موجودی مختار است؛ بنابراین کنش‌هایش می‌تواند روی کردها و جنبه‌های مختلفی داشته باشد. این روی کردها و جنبه‌ها از نظر نیت و انگیزه‌کننده افعال، و تأثیری که بر دیگری می‌گذارند، متفاوت‌اند و ارزش متفاوتی دارند. از این روی غالباً انسان‌ها کارها را به نیک و بد تقسیم می‌کنند؛ و برخورد عادلانه میان نیک و بد را امری پذیرفتنی می‌دانند؛ بدین معنا که تقریباً تمام انسان‌ها خوبی را می‌ستایند و از بدی بیزارند؛ و مجازات افراد بد و تکریم افراد خوب را عادلانه و خردمندانه می‌شمارند. اما در این دنیا به دلیل ظرفیت محدود عالم مادی، زندگی کردن بسیاری از انسان‌ها در زمان‌های دور از دسترس، و پوشیده بودن نیت و انگیزه افراد، و... برقرار کردن عدالت و تناسب کامل میان کنش و واکنش افراد، امری ناممکن است. برای حل این مشکل تنها نهادی که مدعی پاسخ‌گویی می‌باشد، دین است. دین مدعی است که تنها خدایی دانا، توانا، مهربان، و دادگر مطلق است که می‌تواند این خواست خردمندانه را برآورده کند. اوست که تکالیف را فرستاده است؛ هرکس را به اندازه وسعش بازخواست می‌کند؛ سمت و سوی نیت‌ها و اراده‌ها را به خوبی می‌داند؛ و توان اجرای دادگری مطلق را دارد. بنابر پیش‌فرض خردمندانی دادگری، روشن است که ایده خدای مطلق و حیات واپسین، زندگی انسان‌ها را معنادارتر و خردمندانه‌تر از فرض نبودش می‌سازد؛ و از پوچی، بی‌ارزشی و بی‌هدفی می‌رهاند؛ چراکه با برقرار کردن دادگری میان کنش و واکنش، عقلانیت و توازن حیات انسانی را استوارتر می‌کند.

### مبنای معنابخشی فراطبیعی:

مبنای این شیوه از معنابخشی عقلانیت عدالت نزد همه انسان‌هاست؛ بدین معنا که تقریباً تمام انسان‌ها خوبی را می‌ستایند و از بدی بیزارند. غالب انسان‌ها مجازات افراد بد و تکریم افراد خوب را عادلانه و خردمندانه می‌شمارند؛ فارغ از اختلاف یا حتی تعارضی که ممکن است در مصادیق کار نیک و بد داشته باشند.

رویکرد نگارنده این است که با سنجش باورها، هنجارها، و ارزش‌دوری‌های انسانی، به عقلانیت و تناسب مندرج در آن‌ها دست یابد. عقلانیت و تناسب موجود در رفتارها، باورها، و ارزش‌دوری‌های انسانی، به عنوان پای‌گاه و معیاری برای بررسی عقلانیت ایده خدا و جهان آخرت به کار می‌رود. در واقع هدف این مقاله این است که روشن سازد آیا باور به خدا و ملزومات آن، نزد انسان‌ها امری خردمندانه هست یا نیست؛ تا در صورت خردمندانه بودن، معنابخشی آن نیز اثبات گردد. معیار این معنابخشی نیز معنابخشی عقلانیت مندرج در ارزش‌دوری‌ها و احکام انسانی است. بنابراین آنچه در ارزش‌دوری‌های



انسان‌ها، حتی منکران خدا، معقول و معنادار است، دست‌آویزی خواهد بود تا عقلانیت و معنابخشی باور به خدا و سرای دیگر اثبات شود.

البته ممکن است کسی ادعا کند که هستند افرادی که می‌دانند که نیک چیست و باز به بدی روی می‌آورند؛ و دوست دارند که پس از مرگ دادگری و عقلانیتی نباشد؛ تا مجازات نشوند؛ در پاسخ به چنین سخنی می‌توان گفت که اولاً چنین افرادی دربارهٔ دنیا نیز چنین آملی دارند؛ اما آیا آمال چنین افرادی دلیل خوبی برای چشم‌پوشی از عقلانیت دادگری انسان‌ها در دنیا است؟ ثانیاً در این پژوهش دامنهٔ نیک و بد می‌تواند بسیار فراخ‌تر باشد؛ بدین‌معنا که مقصود از نیک و بد، نیک و بد فی‌نفسه نباشد؛ بلکه می‌تواند امور دل‌پسند و دل‌خواه تک‌تک انسان‌ها باشد. برای مثال فردی تبهکار حتی اگر کار خود را کاملاً بد بداند؛ دوست دارد آنچه که می‌پسندد و انجام می‌دهد، از آنچه که نمی‌پسندد بهتر انگاشته شود. در واقع این مدل مانند تابعی است که بدون در نظر گرفتن هنجارهای اجتماع، مدعی است: هرکس هر چه را که از نظر خود، نیک می‌داند؛ و یا می‌پسندد، بر آنچه که بد می‌داند و یا نمی‌پسندد، ترجیح می‌دهد.<sup>۱</sup>

بنابراین ممکن است دو نفر در اینکه نژادپرستی نیک است یا بد، با هم اختلاف داشته باشند؛ مثلاً نزد فردی نژادپرستی امری شر باشد و نزد دیگری نیکو؛ اما روشن است که هر کدام امر نیکوی مورد نگر خویش را درخور ستایش می‌داند و امر غیر نیکو را نکوهش می‌کند. البته ممکن است فردی از اساس وجود چیزی به نام نیک و بد را انکار کند؛ که در پاسخ چنین نگرشی باید گفت اولاً چنین افرادی بسیار کم‌یاب‌تر از آن هستند که دغدغهٔ خاطر ایجاد کنند، ثانیاً چنین افرادی غالباً روی کردی ذهنی دارند و عینیت را انکار می‌کنند. این مسئله برای آنان که نگاه ذهنی صرف ندارند؛ پرسش از بودن یا نبودن است. پرسش از اینکه آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا ندارد؟ و سخن از نیکی و بدی، سخن از ارزش‌داوری است. این نگاه عقلانی انسان‌ها نسبت به بد و خوب، را در قلمرو کنش و واکنش نیز می‌توان مشاهده کرد. در واقع انسان‌ها در ارزش‌داوری خود نسبت به کنش‌ها نیز این نگاه را گسترش داده‌اند.

### خدای دادگر:

دیوید مایلز<sup>۱</sup> در کتاب جهان بی‌خدا، در رد روز بازپسین و وجود دادگر مطلق، بحث از بازدارندگی معاد را ناکارآمد می‌پندارد؛ و از این روی آن را انکار می‌کند. (mills, p 171-173)

برخلاف آنچه مایلز می‌پندارد در قوانین انسانی، هدف برخورد فقط بازدارندگی نیست؛ زیرا در این قوانین متناسب با هر خطایی، مجازاتی درخور در نظر گرفته می‌شود؛ درحالی که اگر هدف صرفاً بازدارندگی بود، می‌توانستند برای کنترل بهتر، در مجازات کردن، تناسب و عقلانیت را به کار نگیرند. همین تناسب و عقلانیت موجود در قوانین انسانی دستاویز و معیار ما برای اثبات ادعای خویش است.

افزون بر این دین در دنیا نقش بازدارندگی را نیز به خوبی ایفا می‌کند. برای خدا باوران روشن است که خدا احکام دینی را صرفاً برای زندگی پس از مرگ نفرستاده است؛ بلکه دین مؤید ضرورت، اهمیت و عقلانیتِ قواعد و قوانین هنجاری زندگی دنیوی است؛ این درحالی است که انکار خدا و معاد، چنان که در بخش معنابخشی ماورای طبیعی گفته شد، منجر به بی‌معنایی دادگری، و انکار خردمندی موجود در زندگی دنیوی خواهد شد.

ویلنبرگ<sup>۱</sup> معتقد است که خدا باوری و معاد باوری با کاستن از ارزش زندگی طبیعی، می‌تواند انگیزه کُشتن را در انسان‌ها افزایش دهد؛ همچنین وی ادعا می‌کند که خدا باوران به امید دادگری خدا در سرای دیگر، دست از بهبود اوضاع جهان می‌شویند. (Wielenberg, p 92)

این سخن ادعایی بی‌پایه است؛ زیرا یکی از آموزه‌های دین حرام دانستن قتل است؛ و خداوند برای پیش‌گیری از آن شدیدترین مجازات‌ها را قرار داده است. دین در بارهٔ بهبود اوضاع جهان نیز نه تنها داوری روی زمین را انکار نمی‌کند؛ بلکه بر آن تاکید هم می‌ورزد؛ چنان که برای بهبود آن، قوانین و احکامی نیز از سوی خدا به همراه دارد. درحالی که ممکن است

بی‌خدایان با انکار حقیقت خوبی و بدی، از روی سرکشی، خودخواهی، و نبود دادگری مطلق، هر جا که توانستند؛ بهبود جهان را به منافع فردی خویش بفروشد؛ یا آنگاه که در موضع قدرت‌اند، درصدی از بین بردن حق و آزادی دیگران باشند.

### دادگری مطلق و پوچی اخلاق

ویلنبرگ در نقد اندیشه‌های کریگ<sup>۱</sup> و دیگر خداپاوران آورده است که اگر خدا نباشد، یکی از ستایش برانگیزترین گونه‌های کنش، ممکن خواهد بود؛ بدین معنا که نبودن خدا در جهان پرارزش‌ترین گونه‌های کنشی را که انسان‌ها می‌توانند انجام دهند، ممکن می‌سازد. (Wielenberg, pp 91-92)

در پاسخ این ادعا باید گفت که اگر وجود خدا انکار شود، نگاه انسان به قوانین اخلاق، چیزی بیش از قرارداد (همچون قوانین رانندگی) نخواهد بود؛ و هیچ دلیلی برای داشتن چیزی به نام ذات نیک و بد وجود نخواهد داشت. اما معنای اخلاق قراردادی نیست. اگر اخلاق قراردادی می‌بود، می‌توانستیم انسان‌های بد و ستمکاران را پاداش دهیم و افراد نیک و ستمدیدگان را مجازات کنیم؛ درحالی که همه انسان‌های آگاه این کار را به غایت غیراخلاقی و غیرعقلانی می‌دانند.

این نگرش اخلاقی که فرد، کار را نه برای پاداش، بلکه برای رضای خدا یا ذات درستی انجام دهد<sup>۱</sup> نزد خداپاوران نیز ستودنی است؛ اما نکته اینجاست که اگر من کاری را برای پاداش انجام نداده‌ام؛ دلیل خوبی برای پاداش نگرفتن نیست. همچنین همه مسئله به اینجا ختم نمی‌شود؛ بلکه پرسش دیگر، سزا دیدن کنش‌های شرّ افرادی است که به دیگران آسیب می‌رسانند؛ و پایبند به هیچ قانونی نیستند.

نکته دیگر این است که خلاف نظر خداپاورانی چون ویلنبرگ و داو کینز<sup>۲</sup>، خداپاوری موجب پوچی اخلاق نمی‌شود؛ بلکه باید گفت در صورت نبودن معاد و حیات پسین، چیزی پوچ‌تر از اخلاقی بودن نخواهد بود. وقتی سرانجام نیک‌ترین و پلیدترین انسان‌ها مرگ است؛ چرا نیکان چون انسان‌های پلید لذت این زندگی محدود را به خود حرام کنند. این مسئله زمانی دشوارتر می‌شود که خوب بودن در برابر انسان‌های بد مطرح باشد. خدا انسان را به کار نیک ناب فرامی‌خواند؛ کاری که نه برای بهشت و جهنم بلکه برای ذات خوبی و بدی و اخلاص انجام شود؛ و در واقع بهشت و جهنم پاداشی است که خدا از روی مهربانی، و خیر بودن خویش به نیکی انسان‌ها می‌دهد؛ نه مزدی برای بستانکاری ایشان. باور به پاداش از سوی خدا، از سرچشمه ایمان به عقلانیتی است که در دادگری خدا موجود است؛ و گرنه کسی نمی‌تواند خدا را ملزم به این کار کند.

### دادگر مطلق و پرورش بی‌مسئولیتی

ویلنبرگ مدعی است که بدون تصور و فرض خدا، جهان هستی تنها آن اندازه که ما عدالت را برپا می‌سازیم، عادلانه است؛ بنابراین تلاش برای برپاداشتن دادگری بر روی زمین، ضرورت بیشتری می‌یابد. هرآینه، این پندار که تضمینی الهی برای داوری بی‌کم‌وکاست وجود دارد، نه تنها به یک خشنودی بی‌کم‌وکاست منجر نمی‌شود، بلکه ممکن است انسانیت به یک بیداد بی‌کم‌وکاست رهنمون کند. (Wielenberg, p 93)

برخلاف دعاوی بسیاری از خداپاوران، از جمله ویلنبرگ، دین کسی را به ناپود کردن زندگی دنیوی و بی‌اعتنایی و بی-مسئولیتی درباره آن فرامی‌خواند؛ بلکه به انسان‌ها در ازای خوب بودن و دین‌داری، حیاتی بسیار نیک‌تر و البته پایدارتر را نوید می‌دهد. دین این برانگیختن به نیکی و بهبود دنیا را تا پایه‌ای ارج می‌نهد که حتی از خودگذشتن انسان برای دنیای دیگری را نیز یکی ستوده‌ترین کارها می‌داند؛ از این روی یکی از بزرگ‌ترین آموزه‌ها و خدمات دین، ترویج آزادمنشی و ایثارگری است. پیامبران دین‌های مختلف، خود بزرگ‌ترین ایثارگران و آزادگان بودند و در برابر ظالمان و ستمگران زمانه قیام کرده‌اند. بنابراین زاویه‌نشینی به بهانه دین‌داری، خوانشی غلط و عاقبت‌طلبانه از دین‌مداری است؛ که دست‌آویزی برای انکار دین قرار گرفته است. چگونه ممکن است که پیامبر یک دین، خود را برای بهبود دنیا و آخرت انسان‌ها، به صلیب

تمامیت خواهان سپرده باشد؛ اما پیروانش را به بی‌اعتنایی درباره بهبود دنیا فرابخواند؟ افزون بر این دنیا پرستی، و گزینه محور بودن انسان در دین مورد نکوهش قرار می‌گیرد؛ درحالی که خداناباوران تنها چیزی که دارند همین زندگی دنیوی است و اگر قرار باشد جهان با معیار و منطق خداناباوران اداره شود، انسان دلیلی برای به خطر انداختن تنهاترین و مهم‌ترین سرمایه خویش نخواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ایده خدا به عنوان پایه و اساسی معنابخش به زندگی انسان در نظر گرفته شده است؛ چراکه باور نگارنده بر این است که وجود خدا با علم به اراده‌های نیک و بد، و دادن پاداش انسان‌های نیک و مجازات انسان‌های بد، عدالت را میان انسان‌ها بهتر اجرا می‌کند و جهانی عاقلانه‌تر و معنادارتر از جهان بدون خدا می‌سازد. چشم‌انداز تحقیق به مسئله معنای زندگی، از دریچه عقلانیت مندرج در قواعد و احکام اخلاقی-حقوقی انسان‌ها می‌باشد. بدین معنا که دادگری انسان‌ها میان خوب و بد، و ترجیح خوب بر بد، توسط ایشان، به عنوان معنابخش به زندگی انسان‌ها، مبنا قرار گرفته؛ و ایده خدای دادگر، به عنوان کامل‌کننده این دادگری و معنابخشی، منتج می‌شود.

البته برخی ممکن است بر این باور باشند که معنای زندگی را مطلقاً خدا روشن می‌کند و جز او کسی قادر به این کار نخواهد بود. در پاسخ این عقیده باید گفت که اگر قرار باشد انسان نتواند بدون دین و خدا فهمی از معنا داشته باشد یا نتواند به زندگی خود معنا بخشد، آنگاه این انسان چگونه درستی یا نادرستی دین را خواهد سنجید؟ یا چگونه در میان امور گوناگون، برای نمونه ادیان مختلف، حق را خواهد یافت؟ باور نگارنده در این پژوهش این است که ایده خدا، به زندگی معنایی بهتر و خردمندانه‌تر می‌دهد و بهانه پوچ بودن زندگی انسان را از میان می‌برد؛ نه اینکه خود باعث پوچی حیات دنیوی گردد. البته روشن است که فهم انسان از معنای خوب و بد را نیز خداوند در نهاد انسان قرار داده است؛ اما بحث بر سر این است که انسان در پرتو همین عطا، تا حدودی نیک و بد را تشخیص می‌دهد.

لازم به ذکر است که سخن گفتن از معنابخشی مستقل عین و ذهن به زندگی، نافی فاعلیت، خالقیت و عنایت سابق و لاحق حق تعالی نیست؛ بلکه رویکرد مقاله، رویکردی معرفت‌شناختی است؛ بدین معنا که در این رویکرد، در قالب معادله‌ای منطقی، ایده و فهم انسان‌ها از عقل و عدالت، و معنابخشی آن‌ها به زندگی، مبنا قرار گرفته و منجر به ایده آخرت، دین، و خدا، و نقش این‌ها در معنادارتر شدن زندگی شده است.

### فهرست منابع

۱. افلاطون، (۱۳۸۰). دوره آثار، جمهوری، کتاب دوم، مترجم محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چ سوم.
۲. بریجانیان، ماری، (۱۳۷۳). فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ویراست بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول.
۳. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۷۰). دفتر یادداشت روزانه یک نویسنده، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر بزرگمهر، ج ۱-۳.
۴. رستگاری، مصطفی، (۱۳۸۳). داستایفسکی؛ قصه‌گوی مصائب بی‌خدایی، اهواز: نشر رش.
۵. لئو راوچ، (۱۳۸۲). فلسفه هگل، مترجم عبدالعلی دست‌غیب، تهران: نشر پرسش.
۶. متر، تدئوس، آثار جدید درباره معنای زندگی، مترجم محسن جوادی، نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم.
۷. متر، تدئوس، (۱۳۹۰). ملاحظه انتقادی بر دیدگاه بایر و کاتینگهام در باب معنای زندگی، مترجم سید مصطفی موسوی اعظم، کتاب ماه، شماره ۴۷، مرداد.
۸. مجلسی، بحارالانوار، (۱۴۰۴ق). بیروت: مؤسسه‌الوفاء، ۱۴/۴۱.
۹. مگی، براین، (۱۳۷۴). مردان اندیشه، پدیدآورندگان فلسفه معاصر، عزت‌الله فولادوند، طرح‌نو، چاپ اول.
۱۰. موریس، کرنستن، (۱۳۵۰). ژان پل سارتر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
۱۱. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، (۱۳۷۸). عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست، مترجم: مهبد ایرانی‌طلب، تهران: نشر قطره و پروین.
۱۲. همیلتون، ادیت، (۱۳۷۶). سیری در اساطیر یونان و روم، مترجم عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.

1. DAVID MILLS, (2006). ATHEIST UNIVERSE, TheThinking Person's Answer to Christian Fundamentalism, Berkeley, Ulysses Press,.
2. ERIK J. WIELENBERG, (2005). VALUE AND VIRTUE IN A GODLESS UNIVERSE, Cambridge University Press.
3. Hegel, G.W.F., (1991). Elements of the philosophy of Right, Translated by: H. B. Nisbet, Edited by: Allen Wood, Cambridge university press.
4. Jeremy Bentham, (1948). An introduction to the principal of morals and legislation, compiled by L. Lafleur. New York,
5. Paul Franco, (1999). Hegel's philosophy of freedom. New haven: yal university press.
6. Richard Dawkins, (2006). THE GOD DELUSION, london, Bantam Press.

\*\*\*\*\*